

چکیده

از قرن پنجم هجری منظومه‌ای شیعی برجای مانده است که *علی‌نامه* عنوان دارد. این منظومه را شاعری گمنام، متخلص به «ربیع» به سبک شاهنامه فردوسی و در همان بحر، در ذکر رشادت‌ها و دلاوری امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) در جنگ‌های میان آن حضرت و مخالفان با حکومت او، سروده است. از زمانی که *علی‌نامه* به چاپ رسید، برخی از فضلا در مقالات و سخنرانی‌های خود گفته‌اند «ربیع»، *علی‌نامه* را در تعریض به فردوسی و انتقاد از شاهنامه او سروده؛ زیرا شیعیان با ذکر داستان‌های ملی ایران چنانکه در *شاهنامه* آمده است مخالف بوده‌اند. به نظر نویسنده مقاله، این ادعاها بدون توجه به زمینه‌های تاریخی، ادبی، و اجتماعی حماسه سرایی عنوان شده‌اند و هیچ دلیل قانع کننده‌ای در دست نیست که نشان دهد «ربیع» منظومه *علی‌نامه* را در معارضت با شاهنامه فردوسی سروده باشد. به زعم نویسنده، ادعای تعارض *علی‌نامه* با شاهنامه از هیچ پشتوانه علمی و متنی برخوردار نیست و این مطالب، بیشتر در جراید غیر تخصصی عنوان شده و می‌شود.

کلیدواژه‌ها: علی بن ابی‌طالب (ع)، *علی‌نامه*، ربیع، شاهنامه، فردوسی، شیعه، نسخ خطی، ادبیات فارسی، نقد.

۱. پروفیسور امیدسالار، استاد ادبیات فارسی دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در ایالات متحده آمریکا، momidsa@exchange.calstatela.edu



یکی از مطالبی که در مقالات و سخنرانی‌های مربوط به *علی‌نامه‌ی ربیع* بسیار دیده می‌شود اینست که سراینده‌ی این حماسه‌ی مذهبی، کتاب خود را در تعریض به فردوسی و *شاهنامه‌ی* او سروده است. این ادعا هیچ پشتوانه‌ی متنی ندارد و مخصوصاً در جراید غیر تخصصی بسیار عنوان شده و می‌شود. البته چنانکه بنده پیش ازین در مقاله‌ی مستقلی متذکر شده‌ام، *علی‌نامه* در معارضا یا مقابله‌ی با *شاهنامه* سروده نشده^(۱) و اصولاً تعبیری که گهگاه در همین نوشته‌های غیر تخصصی بیان می‌شود و حاکی ازینست که شیعیان با ذکر داستان پهلوانان باستانی مخالفت می‌ورزیده‌اند، به نظر بنده نادرست است. و اما اولین کتابی که در معارضا با *شاهنامه* تألیف شده بوده و به صورت غیر مستقیم از آن خبر داریم، کتابیست به نام *عمرنامه* در ذکر کارهای خلیفه‌ی دوم. به عبارت دیگر، برعکس آنچه که از زمان چاپ نسخه‌ی عکسی *علی‌نامه* در دهان‌ها افتاده است، این شیعیان نبوده‌اند که در معارضا با فردوسی حماسه‌ی دینی سروده‌اند.

اولین حماسه‌ی مذهبی اسلامی که در معارضا با *شاهنامه* تألیف شده بوده، اثر طبع یک ایرانی سنی مذهب بوده است نه یک پیرو مذهب اهل بیت^(ع). اما این که آیا کتاب *عمرنامه* به نثر بوده یا به نظم درست معلوم نیست. چون سخن از اولین‌هاست، خوبست ذکر شود که تا جایی که به نظر بنده رسیده است، اولین محقق ایرانی که این مسأله را عنوان کرده، دوست فاضلم جناب دکتر سجّاد آیدنلو ست که با دقت نظر مخصوص خودش این مطلب را در آثار مرحوم علامه شبلی نعمانی (۱۸۵۷ - ۱۹۱۴) یافته و نقل کرده است.^(۲) نصّ سخن مرحوم شمس العلماء نعمانی اینست که از ترجمه‌ی فارسی کتاب نفیس *شعر/العجم* او نقل می‌کنم:^(۳)

در تأثیر *شاهنامه*: باید دانست که برای قبولی عام *شاهنامه* در آن عصر (عصر نفوذ دیانتی اسلام) موانع زیادی در کار بوده است. مقدم بر همه اینکه تمام کتاب کارنامه ملل غیر اسلامی بوده و در جاهائی هم که از مسلمانان ذکری به میان آمده با نهایت تحقیر بوده است:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجائی رسیده ست کار
که تخت کیان را کنند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردون، تفو

در جنگ قادیسیه مسلمین شجاعت عدیم‌الظنیری از خود بروز دادند، ولی فردوسی تمام آن را از نظر انداخته و در بوته‌ی خفا گذاشت و بدین جهت در جامعه‌ی مذهبی حس عدم

۱. امیدسالار، «علی‌نامه، شاهنامه، و نقدی بر ساختارهای ایدئولوژیک در مطالعات حماسی»، ضمیمه آینه میراث، ۲۰.

۲. آیدنلو، «مر این نامه را خاوران نامه نام...»، ص ۱۹۰.

۳. نعمانی، *شعر/العجم*، ج ۱، ص ۱۳۳.

رضایت نسبت به کتاب پیدا شده و عموماً از او ناراضی بودند. چنانکه همان وقت [منظورش در عصر فردوسی است] کتابی در جواب شاهنامه به اسم عمرنامه تألیف گردید که مؤلف آن در دیباچه، در بیان سبب تألیف کتاب می‌نویسد که چون فردوسی یک سلسله افسانه‌های عجم را جمع کرده و کتابی به اسم شاهنامه انتشار داده است، لذا من این کتاب را در حالات خلیفه دوم می‌نویسم تا توجه مردم را از خواندن شاهنامه منحرف ساخته و به مطالعه‌ی این کتاب مشغول سازم.

بنابراین، چون مؤلف عمرنامه تصریح کرده بوده که اثر خود را در تعارض با شاهنامه و برای اینکه مردم را از شاهنامه خواندن منحرف کند نوشته بوده، اگر آن مرد را «شاهنامه ستیز» بدانیم اشتباه نکرده‌ایم. اما، چنانکه خواهیم دید، مؤلف علی‌نامه چنین هدفی ندارد. مرحوم علامه نعمانی می‌نویسد که خودش کتاب عمرنامه را به چشم دیده: «این کتاب از نظر من گذشته است».^(۱) سپس وارد بیان مطلب حیرت‌آوری می‌شود که بنظر بنده یکی از بهترین نمونه‌های تأثیر تعصب و ایدئولوژی در قضاوت‌های علمی‌ست. چون این مطلب آموزنده‌ایست به عینه از ترجمه‌ی فارسی آن مرحوم نقل می‌کنم:^(۲)

[فردوسی] در هجو سلطان محمود اشعاری که گفته بود، آن اشعار را هم جزء کتاب [یعنی شاهنامه] کرده و ازین رو، خودش مغضوب، و کتاب، منفور سلطان عصر واقع شده، مردم از خوف پادشاه حتی از مس کردن کتاب هم ملاحظه می‌نمودند. بدیهی است که این قضیه هم عامل مستقلى بود که نمی‌گذاشت کتاب او قبولی عامه پیدا کند. ولی با وجود همه‌ی اینها نتیجه این شد که از خراسان گرفته تا بغداد از تمام در و دیوار صدای شاهنامه بلند بوده است.

ببینید تعصب چه می‌کند و چگونه چشم یک عالم بزرگ و جلیل‌القدر را بر حقایقی که خودش با آن دقت نظر و حدت ذهن فوق‌العاده دریافته است، می‌بندد. چطور ممکن است که هم مردم از خوف پادشاه جرئت مس شاهنامه را نداشته باشند و کتاب او به این علت نتواند «قبولی عامه پیدا کند»، و هم نتیجه‌ی این خوف و سانسور این باشد که شاهنامه از خراسان تا بغداد مقبولیت تمام یابد؟ بنده با دیگر مطالب نادرستی که درین نقل قول هست، از قبیل انتساب شعر سخیف «ز شیر شتر خوردن و سوسمار» و ناراضی بودن مسلمین از فردوسی و امثال این حرف‌ها کاری ندارم. اما این یک قلم استدلال آخری بسیار خارق‌العاده است.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۳، زیرنویس.

۲. همان.



این که شاهنامه یکی از مقبول‌ترین کتب ادبی ایران بوده و هست، هیچ جای چون و چرا ندارد. این صفت شاهنامه از مقایسه‌ی آماری نسخه‌های خطی آن با نسخ خطی دیگر حماسه‌های مذهبی و غیر مذهبی به خوبی معلوم است. در کتابشناسی فردوسی، اثر مرحوم ایرج افشار ۶۴۴ نسخه‌ی تاریخ‌دار و بی تاریخ شاهنامه ذکر شده است. در قیاس با این تعداد زیاد دستنویس‌های شاهنامه، در کتابشناسی/ستوری، از گرشاسب‌نامه ۳۱ نسخه، از برون‌نامه ۱۱، از فرامرزنامه ۱۰، از بهمن‌نامه ۸، از بانوگشت‌سپ‌نامه ۴، از شهریار‌نامه ۳،^(۱) و از علی‌نامه و کوشنامه هر کدام تنها یک نسخه ذکر شده است. البته با دقت در فهرست‌های نسخ خطی این تعداد را می‌توان تغییر داد و بر عدد نسخ حماسه‌های دیگر از شاهنامه، افزود. اما به همان نسبت تعداد شاهنامه‌های این بررسی هم افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر منظور من این نیست که یک مطالعه‌ی آماری بسیار دقیق انجام دهم؛ بلکه می‌خواهم بگویم که در بررسی منابعی که معمولاً دم دست همه‌ی نسخه‌شناسان هست، از مقایسه‌ی آماری نسخ شاهنامه و دیگر حماسه‌ها، معلوم می‌شود که شاهنامه همیشه بسیار محبوب‌تر از داستان‌های مذهبی و غیر مذهبی حماسی بوده است و علیرغم حجم زیاد کتاب، مردم به استنساخ آن اقبال بسیار داشته‌اند. به همین خاطر هم نسخ این حماسه‌ی عظیم از دستنویس‌های حماسه‌های کوچکی مثل بانوگشت‌سپ‌نامه و برون‌نامه و شهریار‌نامه که استنساخشان از کتابت شاهنامه کمتر کار می‌برده، بسیار بسیار فراوان‌تر است.



نام حماسه	تعداد نسخ
شاهنامه	۶۴۴
بانو گشتسپ‌نامه	۴
برون‌نامه	۱۱
بهمن‌نامه	۸
شهریار‌نامه	۳
علی‌نامه	۱
فرامرز‌نامه	۱۰
کوش‌نامه	۱
گرشمن‌نامه	۳۱

علاقه‌ی به شاهنامه و به داستان‌های ملی، کاری به مذهب ایرانیان ندارد؛ زیرا این داستان‌ها اصلاً جنبه‌ی مذهبی ندارند و به همین خاطر هم در گذار ایران از دیانت زردشتی به اسلام از بین نرفتند و

۱. از شهریار‌نامه دو نسخه (لندن و روسیه) در دست مرحوم همایی بوده (همایی، مختاری‌نامه، صص ۷۵۰ - ۷۵۶) و یک نسخه که با نسخ چایکین و لندن تفاوت دارد در کتابخانه بانکپور پیدا شده (بریگل، ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ص ۱۱۱) که در مجموع سه نسخه می‌شود.

در عهد اسلامی هم چه در قرونی که ایرانیان اکثراً سنی بودند و چه در اعصاری که به مذهب شیعه در آمدند، شاهنامه را حفظ کردند؛ زیرا این کتاب حاوی داستان‌های ملی ایشان بود. اگر ایران را به مثلاً مصر باستان، یا تمدن‌های بزرگ بین‌النهرین مقایسه کنیم، می‌بینیم که در آن تمدن‌ها، چون داستان‌های ملی جنبه‌ی مذهبی داشت، با تغییر مذهب، ابتدا به مسیحیت و بعداً به اسلام، این داستان‌ها از دست رفت و حتی هویت فرهنگی این اقوام نیز دچار یک استحاله‌ی بنیادین گشت. اما در ایران نه تغییر دین توانست هویت قومی ما را از بین ببرد و نه تغییرات سیاسی؛ یعنی فتح ایران و به حکومت رسیدن سلسله‌هایی که از اقوام بیگانه بودند. برعکس، به مدّت بسیار کمی پس از جا افتادن این اقوام فاتح، هویت فرهنگی آنها در قومیت ایرانی مستحیل گشت، و مثلاً شاهان سلجوقی که اصلاً از ترکمانان غز ماوراء النهری بودند، چنان ایرانی می‌شوند که به فاصله‌ی کوتاهی پس از تماس با فرهنگ ایرانی، اسامی ایشان به نام‌های ایرانی مبدل می‌گردد و به جای سلجوق و طغرل و جغری، اسامی کیخسرو و کیقباد و کیکاوس، در عرض نام‌های اسلامی در میان ایشان متداول می‌گردد. برخی از بزرگترین حامیان شاهنامه و امرائی که بانی استنساخ دستنویس‌های بسیار نفیس و آراسته‌ی حماسه‌ی ملی ما شدند، از شاهان ترک و مغول بودند.

یکی از عللی که ممکن است در پیش آمدن این سوء تفاهم که علی‌نامه در معارضت با شاهنامه سروده شده، مؤثر بوده باشد، مطالبی است که در کتاب تقض در باب مناقب خوانان شیعه و فضائلشان سنی آمده است. این مطلب را که بسیاری از فضلا قبل از فقیر بدان اشاره کرده‌اند، اینجا قدری به شرح تر و با استنباطی که بنده از آن دارم نقل می‌کنم.^(۱) مؤلف کتاب تقض می‌نویسد:

[شیعیان] در بازارها مناقب خوانان گـنده دهن فرا داشته‌اند که ما منقبت امیرالمؤمنین^(ع) می‌خوانیم و همه قصیده‌های پسر بنان رافضی^(۲) و امثال او می‌خوانند و جمهور روافض جمع می‌شوند و همه وقیعت صحابه‌ی پاک و خلفای اسلام و غازیان دین است که می‌خوانند ... و قصه‌ی معجزات - که الا پیغامبران خدای را نباشد - به شعر کرده می‌خوانند و به علی بوطالب می‌بندند.^(۳)

ازین عبارات معلوم می‌شود که مناقب امیرالمؤمنین^(ع) که بوسیله‌ی مناقب خوانان شیعه خوانده می‌شده بر سنیان متعصب گران می‌آمده است. در پاسخ این اعتراض، عبدالجلیل ابتدا می‌گوید که

۱. عبدالجلیل قزوینی، تقض، صص ۶۴ - ۶۷.

۲. منظور عبدالملک بن بنان قمی است (درباره وی بنگرید به: مقدمه استاد شفیع کدکنی در علی‌نامه چاپ فاکسیمیل صص «سی و دو - سی و سه» و «هفتاد

و پنچ»).

۳. عبدالجلیل قزوینی، تقض، صص ۶۴ - ۶۵.



خواندن مناقب اهل بیت بر آنچه که «فضایل خوانان» سنی می‌کنند، و درآمدش را صرف فسق و فجور می‌نمایند، صد درجه شرف دارد^(۱) و سپس اضافه می‌کند که:^(۲)

متعصبان بنی‌امیه و مروانیان بعد از قتل حسین با فضیلت و منقبت علی طاعت نمی‌داشتند و جماعتی خارجیان از بقیّت سیف علی و گروهی بددینان را بهم جمع کردند تا مغازی‌های بدروغ و حکایات بی‌اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان و خوانندگان را بر مربعات اسواق بلاد ممکن کردند تا می‌خوانند تا ردّ باشد بر شجاعت و فضل امیرالمؤمنین، و هنوز این بدعت باقی مانده است که باتفاق امت مصطفی مدح گبرکان خواندن بدعت و ضلالت است. خواجه اگر منقبت علی از مناقب خوانان نمی‌تواند شنید باید که بدان هنگامه‌ها می‌رود به زیر طاق باجگر و صحرای درغایش که این مصنّف را در آن هنگامه‌ها از دو گونه مقصود حاصل است.

در هیچ جای این گزارش ذکری ازین که مناقب خوانان شیعه، ضدّیتی با فضائلیان یا با آنان که داستان‌های پهلوانی را نقل می‌کرده‌اند داشته‌اند، نیست. مناقبیان شیعه سرشان گرم کار خودشان بوده است. این صاحب کتاب نقض است که در مقام یک سنی متعصب که می‌خواهد با شیعیان بجهد، اتهامات را وارد می‌کند. در پاسخ او، عبدالجلیل هم خواندن مناقب ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام را توجیه می‌کند و هم در دفاع از مذهب خودش، راه و رسم عامّه را به باد استهزاء می‌گیرد و می‌گوید که داستان‌های رستم و اسفندیار در قیاس با تواریخ ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام دروغ است که البته هست. هیچ آدم عاقلی، ولو این که مانند نگارنده‌ی این سطور سخت دل‌باخته‌ی حماسه‌ی ملی باشد، ادعا نمی‌کند که داستان رستم و اسفندیار، یا هفت خان رستم، یا پرورنده شدن زال در آشیانه‌ی سیمرغ فی‌الواقع اتفاق افتاده است. در حالیکه به قیاس با این داستان‌های ملی، همه‌ی ما می‌دانیم که به شهادت متون معتبر تاریخی جنگ‌های صفین و جمل و فاجعه‌ی کربلا و بسیار ماجراهای دیگری که در باب حضرت علی و اولاد معصوم آن حضرت^(۳) گفته می‌شود حقیقت تاریخی دارد. حساب این روایات از هم جداست. یکی تاریخ است و دیگری داستان. یکی حقیقت تاریخی داشته، و دیگری برخی حقایق را در کسوت حکایات تخیلی بیان می‌کند. مثلاً این حقیقت که وطن‌پرستی و دفاع از آب و خاک از صفات بسیار پسندیده است، در قالب داستان‌های تخیلی که در آنها رستم و دیگر پهلوانان در مقابل هجمات دشمنان از میهن خود دفاع می‌کنند نقل شده تا سرمشقی برای ما ایرانیان باشد. بنابراین نه اعتراضات صاحب کتاب نقض و نه ردّیه‌ی عبدالجلیل بر اعتراضات او، دلیل دشمنی شیعیان با حماسه‌های مذهبی تواند بود. عبدالجلیل

۱. همان، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۶۷.

که در مقام یک شیعه‌ی معتقد، از اعتراضات آن «نو سنی» برانگیخته شده، به او پاسخ می‌دهد و حتی به کنایه او را به باد توهین می‌گیرد. اما این بده بستان و مشاجره‌ی قلمی میان این دو مسلمان شیعه و سنی کاری به مخالفت شیعیان با شاهنامه یا موافقت سنیان با آن ندارد و چنان که در آغاز این مقال متذکر شدیم، اولین کتابی که رسماً در معارضت با شاهنامه نوشته شده بوده و مؤلف آن در مقدمه‌اش به این مطلب تصریح داشته است، کتاب عمرنامه، در مناقب و کشورگشائی‌های خلیفه‌ی دوم بوده است.

به عنوان جمله‌ی معترضه باید متذکر شوم که در رویارویی شیعه و سنی، این اتهام که شیعیان ایرانی به علت اینکه عمر ایران را فتح کرد، با مذهب تسنن میانه‌ای ندارند، از قدیم‌الایام عنوان می‌شده است؛ چنانکه شاعری گفته است:

بشکست عمر پشت هزیران عجم را بر باد فنا داد رگ و ریشه‌ی جم را
این غائله بر غصب خلافت ز علی نیست با آل عمر کینه قدیم است عجم را
این تصوّر غلط که تشیع ایرانیان ریشه در علائق وطنی آنها دارد از قدیم شایع بوده و در دوران پیش از انقلاب اسلامی مخصوصاً بدان دامن می‌زدند و متأسفانه بعد از انقلاب هم چنانکه باید با آن برخورد علمی صورت نگرفت اما چون اینجا جای بسط این مقال نیست، بصورت جمله‌ی معترضه ذکر می‌شود تا بلکه از محققین جوان کسی با دقت بدان بپردازد، و بازگشتیم به سخن خودمان.

از بعد از کشف و چاپ نسخه‌ی علی‌نامه، آن خارخاری که در اذهان برخی از فضلا در باب وجود نوعی ضدیت یا رقابت میان مناقب خوانی و داستان‌های حماسی ملی ایرانی وجود داشت، قوت گرفت و در رسانه‌ها و حتی برخی گردهمائی‌های تخصصی صدایش بلندتر شد. مثلاً یکی از فضلاء جوان ما در یکی از مقالات محققانه‌ی خود به نقل از حسن کاشی در تاریخ محمدی می‌نویسد:^(۱)

مناقب‌خوانان به ویژه رقابتی خاص با فردوسی داشته و خود را با او مقایسه کرده و خویستن را برتر معرفی کرده‌اند. حسن کاشی در تاریخ محمدی گفته است:

قومی در طبع برگشاده شهنامه صفت بنانهاده
فردوسی پاک دین دانا آن بر همه حکمتی توانا
شهنامه بر آن نمط که او گفت وان درّ بدان صفت که او سفت
وزن متقارب است یک سر بنگاشته همچو درّ و گوهر

۱. افشاری، «جستجویی در تاریخ مناقب خوانی و اشاره‌هایی به منظومه علی‌نامه»، ص ۱۹؛ حسن کاشی، دیوان حسن کاشی، ص ۵۴.



خالی ز خطا و سهو گفته صد گنج گهر درو نهفته
 من بنده که درّ نظم سفتم پنجاه و دو سال شعر گفتم
 شرم که به شعریان رسیده ست گوش ملک و فلک شنیده ست
 هر وزن که هست گفته ام پاک زین خاطر تیز و طبع دراک
 گرد در نظم او نگشتم آن راه به عقل درنوشتیم
 عیبم نکند کسی درین باب من مدّعییم ولی نه کذاب

اما آنچه که بنده درین ابیات می‌بیند اینست که شاعر خود را از فردوسی کهنتر دانسته و می‌گوید ازین روی گرد بحر متقارب نگشته است که فردوسی در آن بحر داد سخن داده و این شاعر چون می‌داند که در بحر متقارب هرگز به گرد سخن فردوسی نخواهد رسید، این کار را فرو گذاشته است:

گرد در نظم او نگشتم آن راه به عقل در نوشتیم
 عیبم نکند کسی درین باب من مدّعییم، ولی نه کذاب
 به عبارت دیگر، با این که سراینده‌ی تاریخ محمدی ادعای شاعری دارد، آنقدر ادعا ندارد که خودش را برتر از فردوسی بداند زیرا معتقدست که چنین ادعائی به دروغگوئی می‌کشد (من مدّعییم ولی نه کذاب). بنابراین سراینده‌ی تاریخ حیدری خود را سخنورتر از فردوسی نمی‌داند، و لاف از نظر شاعری خودش را برتر از او به حساب نمی‌آورد.

درین موضع لازم است که وارد یک مطلب جنبی بشویم و آن اینست که مؤلف فاضل مقدمه‌ی دیوان حسن کاشی به تصریح و با دلایل محکم انتساب تاریخ محمدی را به حسن کاشی رد کرده است. ایشان می‌نویسد که هیچ یک از مآخذ قدیم، تاریخ محمدی را از حسن کاشی ندانسته‌اند. ازین گذشته، در فهرست کتابخانه‌ی تبریز هم انتساب تاریخ حیدری به حسن کاشی با ذکر کلمه‌ی «ظاهراً» آمده است نه اینکه فهرست‌نویس تاریخ حیدری را قطعاً از حسن کاشی دانسته باشد. دیگر این که سراینده‌ی تاریخ محمدی نام خود را در اثرش ذکر نکرده و سخنش هم در قیاس با سخن حسن کاشی سست و از نظر سبک متفاوت است. اما آنچه که از همه‌ی این دلایل در ردّ انتساب تاریخ حیدری به حسن کاشی مهم‌تر است، این است که حسن کاشی صریحاً گفته که هرگز مدح کسی به غیر ائمه‌ء اطهار^(ع) را نگفته است، در حالیکه سراینده‌ی تاریخ محمدی اعتراف می‌کند که ۵۲ سال از حیات خود را به مدّاحی این و آن گذرانده، و فقط در اواخر عمر، یعنی در شصت سالگی به صرافت تدارک توشه‌ی آخرت افتاده و از مدیحه گوئی دست کشیده است:^(۱)

۱. عاطفی، «پیشگفتار بر دیوان حسن کاشی»، ص ۴۵.

تا چند ثنا و مدح گویم تا چند به راه شعر پیویم
 بسیار ثنا و مدح گفتم دُرهای سخن بسی بسفتم
 سالم چو به شصت می‌خرامد گفتم چو که وقت کوچ آمد
 زان پیش که در جهان فانی این طبع چو آب زندگانی
 در خاک فرو رود ز ناگاه ناساخته هیچ توشه‌ی راه
 آن دم که اجل مرا کند یاد شعری نرسد مرا به فریاد
 تدبیر چه سازم آخر کار در آخر عمر ختم اشعار
 تا از پس مرگ من که خوانند یک فاتحه زان به من رسانند
 اندیشه‌ی من چو درخور آمد عقل از در فکر من در آمد
 گفت ای سخن آفرین ایام آن کن که از آن برآیدت نام
 چو کردی ازین سخن فسانه نام تو بماند جاودانه

بسیار فرق است میان سراینده‌ی ابیات فوق با حسن کاشی که از جوانی به دینداری و تقوا شهره بوده و همه می‌دانسته‌اند که او هیچگاه مدح کسی به جز ائمه‌ء اطهار علیهم‌السلام را نگفته است، چنانکه در قصیده‌ی در مدح امیرمؤمنان ^(ع) خود او بدین مطلب تصریح دارد و می‌فرماید: ^(۱)

چو قاصر است ز مدح تو خاطر، آن به که نکته‌ای دو بگویم ز وصف خویش الحال ...
 منم که یرلغ طبعم به دار ملک بقا نوشته‌اند به مدّاحی محمد و آل
 درون مدّت سی سال کس ندارد یاد که بوده‌ام به سخن پیش کس مدیح سگال
 مخدّرات سراپرده‌ی ضمیر مرا به مهر آل نبی بسته‌اند عقد وصال ...
 از آن نیم که ز دیوان‌های کهنه و نو فراهم آورم (ظ: آرد) شعری به صدهزار اشکال
 به شهد مدح کسی گر زبان گشایم، باد زبان ناطقه‌ام در گه شهادت لال
 وسیله‌ی املم گر ز خلق بسته شود بس است لطف تو اَم بر وسایل آمال
 اگرچه مال ندارم، یقین آن دارم که دین خود نفروشم به دنیی از پی مال

ممکن نیست که گوینده‌ی این ابیات همان شاعری باشد که خودش ادعا می‌کند که تا قریب شصت سالگی مدح این و آن می‌گفته است. ^(۲)

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان، صص ۴۱ - ۴۹.



نکته‌ی جنبی دیگری در باب مقدمه‌ی عالمانه‌ی دیوان حسن کاشی باید به عرض برسد و آن این که درین مقدمه آمده است که «سراینده‌ی تاریخ محمدی شاعری است نومسلمان و شیعی که افزون از پنجاه سال عمر خود را در مدح... بزرگان... درباری گذرانیده».^(۱) در اثبات نومسلمانی مؤلف تاریخ محمدی بدین بیت او استشهاد شده است که:

بر نام ائمه آرم ایمان تا خواندم به نو مسلمان
بنده گمان نمی‌کنم که بتوان این شاعر را با استناد به این بیت «نومسلمان»، یعنی کسی که بتازگی مسلمان شده باشد دانست. معنی بیت فوق اینست که شاعر می‌خواهد با توبه از مدیحه سرائی گذشته‌اش، و سرودن شعر به نام ائمه اطهار^(ع) از ستایش قدرتمندان و از دنیاپرستی دست بکشد و دوباره (=از نو) مسلمان شود، تا بلکه مردم هم او را دوباره مسلمانی واقعی بشناسند (تا خواندم به نو، مسلمان). به عبارت دیگر، فقیر گمان می‌کند که در مصراع ثانی این بیت «به نو» قید است و به فعل «خواندم» بر می‌گردد و نباید آن را به کلمه‌ی «مسلمان» پیوست، یا ازین پیوند صفت «نومسلمان» را خلق کرد. حاصل سخن این که «نو مسلمانی» صاحب تاریخ حیدری از نوع بازگشت به دین است نه تغییر دینی که از پیش داشته و تشرّف به اسلام در اواخر عمر، والله اعلم.

سراینده‌ی تاریخ حیدری، هرکسی که باشد - و مسلماً حسن کاشی نیست - شعر نسبتاً ضعیفی دارد. اما اگر به آثار یکی از بهترین حماسه‌سرایان شیعی، یعنی ابن حسام خوسفی (۷۸۳ - ۸۷۵) که خاوران‌نامه‌اش از حماسه‌های مذهبی نامدارست، بنگریم می‌بینیم که این شاعر شیعی معتقد نیز در باب فردوسی با نهایت احترام سخن می‌گوید تا آنجا که خاوران‌نامه‌ی خود را برگ گلی از «روضه‌ی فردوسی» می‌خواند:^(۲)

من کیام از دایره‌ی شاعران نقطه‌ی موهوم برون از خیال
نقطه‌ی من خال جمال سخن بر رخ خوبان چه ظریف است خال
کعبه‌ی من دیر، ولیکن حرام گفته‌ی من سحر، ولیکن حلال
از چمن روضه‌ی فردوسیم برگ گلی داد سحرگه شمال
ابن حسام در همان اوایل خاوران‌نامه که آن را در بیش از بیست و دو هزار بیت، به بحر متقارب و به تقلید از شاهنامه در ذکر دلاوری‌های مولای متقیان^(ع) سروده است، ارادت خود را به فردوسی و

۱. همان، ص ۴۴.

۲. ابن حسام خوسفی، دیوان محمد بن حسام خوسفی، ص ۲۶۸.

پیرویش را از اثر جاودانی او صریحاً ابراز کرده است:^(۱)

و دیگر که فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 پیرداخت آن نامه نامدار وز او ماند تا جاودان یادگار
 سخن را بلندی زگفتار اوست سخن را شعار اندر اشعار اوست
 بر او ختم شد گفتن مثنوی از او به نگوید کسی پهلوی
 ز توحید و اوصاف و امثال و پند به یک بند کامد خدا را پسند
 چو بگذاشت جان قالب خاک را ببخشید فردوسی پاک را
 به فردوس مأوای او ساز کرد به یک بیت او را سرافراز کرد
 جهان را بلندی و پستی تویی همه نیستند آنچه هستی تویی

ابن حسام از فردوسی به الهام‌گر^(۲) خود تعبیر می‌کند و می‌نویسد که یک بار فردوسی را در باغ پر گل و گیاهی به خواب می‌بیند و نزد او می‌رود و او را در آغوش می‌گیرد و با او سخن می‌گوید و معتقدست که به برکت این خواب طبع او گشوده می‌شود و سخنش روان می‌گردد:^(۳)

بدو گفتم ای اوستاد سخن بدادی به شهنامه داد سخن
 زبان تو آب زلال است و بس بیان تو سحر حلال است و بس
 دلت مخزن گنج دانشوری است تو را در سخن پایه برتری است
 دمت تازه دارد خرد را روان سخن در زبان تو آب روان
 لب ت در سخن گفتن مثنوی پدید آورد معجز عیسوی
 زبانت به گفتن چو فرمان دهد چو باد مسیحا دمت جان دهد
 به باغ سخن چون تو بلبل نخاست به هر نغمه صد گونه دستان تو راست
 نسیم از تو یابد بهار سخن تویی آب در جویبار سخن
 برم بر بر خویش لختی بمال که در سینه‌ی توست عقد لال
 زمانی بنه سینه بر سینه‌ام تو دانی که مشتاق دیرینه‌ام
 صفایی ده از سینه صافیم زلف تو هست این قدر کافیم
 سحرگه ز خواب اندر آمد سرم خیال شبانه به چشم اندرم

۱. همو، *خاوران نامه*، نیمه اول، ص ۳۲؛ بهنام فر و خسروی، «تأثیر شاهنامه بر خاوران نامه»، صص ۱۱ - ۱۲.

2. Muse.

۳. ابن حسام خوشفی، *خاوران نامه*، نیمه اول، ص ۴۹؛ بهنام فر و خسروی، همان، صص ۱۲ - ۱۳.



دلم مخزن گنج اسرار گشت خرد را سرخفته بیدار گشت
 زیستی بلندی گرفت اخترم جوان شد به پیرانه سر خاطر
 ابن حسام، آن شاعر شیعه‌ی معتقدی که عمری را در دهقانی و کار و زحمت صرف کرده، و به ندرت مدح کسی را گفته، از فردوسی با کمال احترام یاد می‌کند و از او می‌خواهد که سینه بر سینه‌اش نهد تا صافی نهاد فردوسی نصیبش شود. حسن کاشی که در تقوا از ابن حسام هم پیش بوده زیرا هرگز مدیحه سرائی نکرده و با فقر ساخته تا دستش جلوی کسی بجز خداوند تبارک و تعالی دراز نباشد هم صریحاً از فردوسی با کمال احترام یاد می‌کند. چگونه ممکن است که نصّ سخن این دو شاعر معتقد شیعه را نادیده گرفت و به این فکر افتاد که ابن حسام و حسن کاشی و امثال ایشان با فردوسی به خاطر تشییعشان معارضت داشته‌اند؟ البته هیچ بعید نیست که شعرا به یکدیگر رقابت کنند یا به خاطر چشم و هم چشمی‌های شاعرانه که نمونه‌های آن را در عهد خودمان هم بسیار دیده‌ایم، یکدیگر را بکوبند و سخن هم را خوار کنند. اما آن رقابت‌ها دیگرست و کاسه کوزه‌ی آنها را بر سر مذهب تشیع شکستن دیگر. تشییع به خودی خود دیانتی نیست که به مذاهب دیگر توهینی روا دارد. اگر این‌گونه بد اخلاقی‌ها در طول تاریخ مذهب شیعه از برخی از پیروان این مذهب به ظهور رسیده است، نباید آن را به حساب تشییع گذاشت. این کارها از مقولوی بد اخلاقی و تعصّب است و ربطی به مذهب اهل بیت و سعه‌ی صدری که معصومین در اقوال و افعالشان نشان داده و پیروانشان را به آن توصیه کرده‌اند ندارد. برخی از قدما دیدگاه بسیار وسیع‌تری از آنچه که ما به ایشان نسبت می‌دهیم داشته‌اند، چنانکه جامی می‌فرماید:

گر سخن را قیمت از معنی پدید آید همی معنوی باید سخن، چه تازی و چه پهلوی
 اکثریت قریب به اتفاق اهل ادب با شاهنامه به خودی خود تعارضی نداشته‌اند زیرا قدر کلام فردوسی را می‌دانسته‌اند. اینکه بعضاً ممدوح را از پهلوانان شاهنامه برتر بشمار آرند، یا کلام خودشان را در مدح کسی بر کلام فردوسی برتری نهند از شگردهای معمول شاعرانه بوده است و دلیل مخالفت با فردوسی و حماسه‌ی او نیست. مثلاً وقتی رودکی می‌فرماید:^(۱)

حاتم طائی تویی اندر سخا رستم دستان تویی اندر نبرد
 نی که حاتم نیست با جود تو را د نی که رستم نیست در جنگ تو مرد
 منظورش این نیست که رستم یا حاتم را خوار کند، بلکه منظورش بالا بردن قدر ممدوح است. به

۱. نفیسی، دیوان رودکی، ص ۴۹۶.

همین قیاس هنگامی که عنصری می‌گوید:^(۱)

از حاتم و رستم نکنم یاد که او را انگشت کهن است به از حاتم و رستم
نیز منظور اینست که سخا و شجاعت ممدوح را بستاید نه این که حاتم و رستم را پست کند. اگر
به این آسانی‌ها می‌شد به صرف ظاهر کلام و بدون در نظر گرفتن سیاق سخن و زمینه‌ی بیان مطلبی
به شاعری چیزی بست، پس لابد ملک‌الشعراء سلطان محمود سنی متعصب را هم باید به استناد این
ابیات کافر دانست:^(۲)

کعبه‌ست سرایش ز بزرگی ملکان را کلكش حجرالاسود و كف چشمه‌ی زمزم
سرای اوست مرا کعبه، حجّ خدمت اوست رکیب او حجرالاسود و كفش زمزم
یا باز همو در ستایش ممدوح می‌فرماید:^(۳)

کرام‌الکاتبینش گر ببیند که بنویسد به روز داد داور
یکی گوید که مهدی گشت پیدا یکی گوید نبی، الله اکبر!
فرخی هم ازین قبیل اغراقات بسیار دارد:^(۴)

طواف زایران بینم به گرد قصر تو دایم همانا قصر تو کعبه ست و گرد قصر تو بطحا
به همین قیاس این ادعا که که صاحب علی‌نامه در مواردی با فردوسی تعریضی داشته است هم
بنظر نگارنده درست نیست زیرا اگر به متن سخن او توجه کافی مبذول شود، منظور او تعریض به
فردوسی و شاهنامه نیست بلکه در عین این که شاهنامه را «نغز و خوش» می‌خواند، قصدش اینست
که به شاهنامه خوانان تذکر دهد که قصص شاهنامه حقیقت ندارند و بهتر اینست که به روایات مربوط
به جنگ‌های حضرت علی^(ع) پردازند که هم حقیقت تاریخی دارند و هم فایده‌ی مذهبی:^(۵)

اگر چند شهنامه نغز و خوش است ز مغز دروغ است، ازان دلکش است
علی‌نامه خواند خداوند هوش ندارد خرد سوی شه‌نامه گوش
دروغ است آن خوب و آراسته به طبع هواجوی گش خواسته

۱. دبیرسیاقی، دیوان عنصری بلخی، ص ۱۹۴.

۲. همان، به ترتیب ص ۱۹۴ و ۲۰۵.

۳. همان، ص ۴۹.

۴. دبیرسیاقی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، ص ۲.

۵. ربیع، علی‌نامه، صص ۵ - ۶.



من اندر علی نامه از روی لاف نخواهم که گویم سخن بر گزاف
نگویم سخن جز که بر راستی به حاسد سپردم ره کاستی

اینکه شاعر می‌گوید داستان‌های شاهنامه تاریخی نیست (دروغ است) و داستان‌های علی‌نامه دروغ نیست (تاریخ است)، چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم، از بدیهیات است و هر آدم عاقلی این را می‌فهمد. پس این ابیات دلیل بر تعارض ربیع با شاهنامه نمی‌شود. بنده این معنی را چند سالی پیش ازین، در مقاله‌ی دیگری به اندازه‌ی کافی شرح داده‌ام و بیش ازین نیاز به تصدیع نمی‌بینم. گمان می‌کنم که این‌های و هوئی که در باب تعارض علی‌نامه با شاهنامه پیش آمده بیشتر معلول این باشد که برخی از فضایی ما پس از کشف و چاپ علی‌نامه، به قول جوان‌ترها «جوگیر» شده‌اند و مطالبی اظهار می‌فرمایند که دست‌کم ورای فهم این پیرمرد دور افتاده است!

منابع

- آیدنلو، سجاد، «مر این نامه را خاوران‌نامه نام...»، نامه‌ی پارسی. سال ۹، ش ۳، ۱۳۸۳.
- ابن حسام خوسفی، محمد، *دیوان محمد بن حسام خوسفی*، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمدتقی سالک، مشهد، اداره کل حج و امور خیریه استان خراسان، ۱۳۶۶.
- ، -----، *خاوران‌نامه*، نیمه اول، تصحیح حیدرعلی خوش کنار، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶.
- ، -----، *خاوران‌نامه*، نیمه دوم، تصحیح حمیدالله مرادی، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۸.
- افشاری، مهران، «جستجویی در تاریخ مناقب‌خوانی و اشاره‌هایی به منظومه علی‌نامه»، ضمیمه آینه میراث، دوره جدید، سال ۸، ضمیمه ۲۰، ۱۳۸۹.
- امیدسالار، محمود، «علی‌نامه، شاهنامه، و نقدی بر ساختارهای ایدئولوژیک در مطالعات حماسی»، ضمیمه آینه میراث، دوره جدید، سال ۸، ضمیمه ۲۰، ۱۳۸۹.
- برینگل، یوری، *ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری*، به اهتمام و ترجمه یحیی آرین پور و کریم کشاورز و سیروس ایزدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- بهنام‌فر، محمد و مجید خسروی، «تأثیر شاهنامه بر خاوران‌نامه»، فصلنامه مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان. ش ۲۶، ۱۳۹۱.
- حسن کاشی، *دیوان حسن کاشی*، به تصحیح سید عباس رستاخیر، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
- دبیرسیاقی، سید محمد، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، تهران، نشر اقبال، ۱۳۳۵.
- ، -----، *دیوان عنصری بلخی*، تهران، منوچهری، ۱۳۴۲.
- ربیع، علی‌نامه (منظومه ای کهن)، با مقدمه محمد رضا شفیعی کدکنی، محمود امید سالار، تهران، قم، میراث مکتوب، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، مؤسسه مطالعات اسماعیلیه، ۱۳۸۸.
- عاطفی، حسن، «پیشگفتار بر دیوان حسن کاشی»، به تصحیح سید عباس رستاخیر، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
- عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل بن ابوالحسن، *نقض: معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، به تصحیح میرجلال‌الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- نعمانی، شبلی، *شعرالعجم*، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی تهرانی، تهران، دنیا، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- نفیسی، سعید، *دیوان رودکی*، تهران، نشر نگاه، ۱۳۸۲.
- همائی، جلال‌الدین، *مختاری نامه (دیوان عثمان مختاری)*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

